



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

چرا کرگدن مو نداشت / Why hippos

**have no hair**

✎ Basilio Gimo, David Ker

✎ Carol Liddiment

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library) (prs)



This work is licensed under a Creative Commons  
[Attribution 3.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0).  
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



چرا کرگدن مو نداشت

**Why hippos have no hair**



✎ Basilio Gimo, David Ker

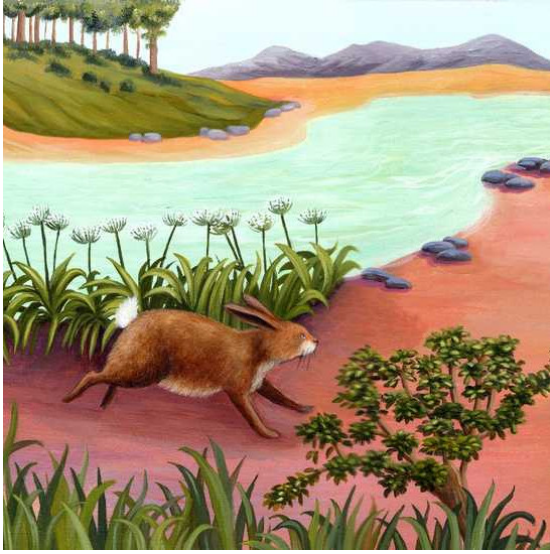
✎ Carol Liddiment

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

2

🗨️ / English / عربي / en



پیک روز، خَرگوش کِنارِ رودخانِه راه می رَفت

...

One day, Rabbit was walking by the riverside.

Hippo was there too, going for a stroll  
and eating some nice green grass.

...

کرگدن هه بربای قدام زدن و جوردن عقاری سف سبز  
دلبند بر آنجا بود.





گرگدن، خرگوشی را که آنجا بود ندید و تصادفاً روی پای خرگوش پا گذاشت. خرگوش شروع به چیغ زدن کرد و گفت، “هی گرگدن! نمی بینی که روی پای من ایستاده‌ای؟”

...

Hippo didn't see that Rabbit was there and she accidentally stepped on Rabbit's foot. Rabbit started screaming at Hippo, “You Hippo! Can't you see that you're stepping on my foot?”



خرگوش خوشحال بود از اینکه موهای گرگدن سوخته بود و تا امروز گرگدن به خاطر ترس از آتش، هیچوقت دورتر از آن رودخانه نرفته است.

...

Rabbit was happy that Hippo's hair was burned. And to this day, for fear of fire, the hippo never goes far from the water.

Hippo started to cry and ran for the water. All her hair was burned off by the fire. Hippo kept crying, "My hair has burned in the fire! My hair is all gone! My beautiful hair!"

...

کریکری به گریه کرد و به سمت آب دوید. تمام کرکری‌هایش با آتش سوخته بود. کرکری به گریه کرکری ادامه داد و گفت، "موهای من سوخته‌اند! موهای من سوخته‌اند! موهای من سوخته‌اند! موهای من سوخته‌اند!"



Hippo apologised to Rabbit, "I'm so sorry. I didn't see you. Please forgive me!" But Rabbit wouldn't listen and he shouted at Hippo, "You did that on purpose! Someday, you'll see! You're going to pay!"

...

کریکری از خرگوش عذرخواهی کرد، "من خیلی متأسف هستم. من تو را ندیدم. خواهش می‌کنم می‌بخش! خواهش می‌کنم می‌بخش! خواهش می‌کنم می‌بخش! خواهش می‌کنم می‌بخش!" اما خرگوش، گوش نمی‌داد و سر کرکری را خنجر زد و گفت "تو قصداً این کار را کردی! یک روز، بشهت خواهی شد! تو باید تا این کار را ببینی! خواهش می‌کنم می‌بخش!"





خَرگوش رَفَت تا آتَش پيدا كُرد و به او-گفت، “بُرو،  
 وَقتی كِه گرگَدَن از آب بیرون آمد تا عَلف بِخورد، او را  
 بِسوزان. او روی پای مَن پا گذاشت!” آتَش پاسخ داد،  
 “هیچ مُشکلی نیست، خَرگوش جان، دوستِ مَن، مَن  
 ”. آنچه را كِه تو خواستی انجام می دهم

...

Rabbit went to find Fire and said, “Go,  
 burn Hippo when she comes out of the  
 water to eat grass. She stepped on me!”  
 Fire answered, “No problem, Rabbit, my  
 friend. I’ll do just what you ask.”



بَعداً، گرگَدَن وَقتی دور از رودخانه عَلف می خورد  
 ناگهان، آتَش او را فَرَا گِرَفَت. آتَش زبانه كِشید.  
 شُعَلِه هِدای آتَش شروع به سوزاندنِ موهایِ گرگَدَن  
 گردند.

...

Later, Hippo was eating grass far from  
 the river when, “Whoosh!” Fire burst  
 into flame. The flames began to burn  
 Hippo’s hair.